

نقد

دکتر رضاصادقی \*



نقدی بر نظرات مصطفی ملکیان پیرامون ازدواج و فرزندآوری

# زندگی رسم خوشایندی است

چند مدتی است که در فضای مجازی مباحثی در خصوص اخلاقی بودن نهاد ازدواج مطرح شده است. آغاز این بحث‌ها نقل قولی است از استاد مصطفی ملکیان در خصوص غیر اخلاقی بودن نهاد ازدواج که در فضای مجازی منتشر شد. هر چند گفته شده که ایشان در این خصوص در آینده توضیح خواهند داد، اما به هر حال در سخنانی که از ایشان نقل شده است چهار دلیل در خصوص غیر اخلاقی بودن نهاد ازدواج و تولد فرزند بیان شده است و این دلایل را می‌توان به طور جداگانه از رازی بی کرد. در این نوشتار نکاتی انتقادی را یاد آور خواهیم شد که صرفاً به دلایلی مربوط می‌شود که اکنون در سطح فضای مجازی منتشر شده است.

طرح مدعا

نخست خلاصه دلالی را که نقل شده است مرور می‌کنیم:

۱- قوام ازدواج به عواطف است و در نهاد ازدواج عواطف که غیر اختیاری‌ترین بخش از وجود ما هستند، زیر همیز قانسون و تبصره می‌روند و این کار لواط غیر اخلاقی زیادی به دنبال دارد.

۲- قوام ازدواج به عشق است و عشق پایدار نیست، بنابراین بعد از ازدواج یوا باید زندگی بدون عشق را تحمل کنیم یا نقض عهد کنیم. چون هر دو کار با اخلاق ناسازگار است، پس اصلاً چرا از ابتدا خود را در این دوراهی بن بست گرفتار کنیم.

۳- بعد از ازدواج اگر عاشق فرد دیگری شدید چرا باید مانعی برای زندگی با آن فرد داشته باشید؟ تعهد به همسر کنونی مانع زندگی با معشوق بعدی شماس.

۴- بعد از ازدواج اختلاف‌هایی پیش می‌آید که شما را محدود می‌کند و چنین محدودیتی مانع رشد کمالات است.

توضیه نهایی این است که چون نهاد ازدواج غیر اخلاقی است این قبیل تعهدات را باید نقض کرد و تبعات آن را نیز باید تحمل کرد. در ادامه فرزندآوری نیز کاری غیر اخلاقی تلقی شده است. دلایلش نیز این است که وضع جهانی که در آن زندگی با کنیم چندان مطلوب نیست. اصلاً چرا باید دیگران را به جهانی دعوت کنیم که خطر بعب اتسم و آلودگی‌های زیست‌محیطی در آن وجود دارد. مکتب تربیتی مورد اتفاق و مورد اطمینانی هم که وجود ندارد تا بتوان بر اساس آن تربیت درست فرزندان را تضمین کرد. از همه مهم‌تر اینکه با تولد فرزند نیز محدودیت‌هایی ایجاد می‌شود و این محدودیت‌ها نیز مانند محدودیت‌های ناشی از ازدواج، ما را از زندگی اصیل محروم می‌کنند.

بررسی و نقد

اما این چهار دلیل بسیار شکستنده و ناقص هستند. برای اینکه نواقص آنها روشن شود توجه به نکات زیر ضروری است:

۱- هر چهار دلیل، «این جهانی» هستند و با نادیده گرفتن یا حتی انکار ضمنی جهان پس از مرگ تنظیم شده‌اند و تأکید می‌شود که در مورد مضمون دلایل بحث می‌کنیم و قصد نداریم در مورد ایمان فرد خاصی

محدودیت‌های ناشی از ازدواج در برابر زمینه‌ها و فرصت‌هایی که نهاد خانواده برای رشد اخلاقی و معنوی فرد مهیا می‌کند بسیار ناچیز است. والا‌ترین نمونه‌های ایثار و محبت تنها با وجود نهاد خانواده خلق خواهند شد. محبت مادرانه اوج اخلاق است و این شاهکار اخلاقی و عاطفی خالق هستی تنها در نهاد خانواده امکان بروز می‌یابد

قبضات کنیم.) هر چهار دلیل در صورتی درست هستند که کل زندگی در همین عمر کوتاه خلاصه شود؛ جهانی که این دلایل در آن طرح شده‌اند جهانی است که ما در آن به دنیا می‌آییم، ازدواج می‌کنیم، سختی می‌کشیم و نابود می‌شویم. روشن است که در چنین وضعیتی حتی خود ما هم به دنیا نمی‌آمدیم بهتر بود و اکنون که به دنیا آمده‌ایم حق نداریم نوزادان معصوم را نیز به این جهان دعوت کنیم. اما اگر آخرتی هم در کار باشد و برای انسان امکان همجواری جاودانه با حضرت حق تعالی فراهم باشد چه؟ آیا اگر جاودانگی در بهشت رضوان الهی درست باشد محروم کردن دیگران از چنین نعمتی کفران این نعمت نیست؟ چه دلیلی برای انکار حیات پس از مرگ وجود دارد؟ آیا زمانی که هنوز از امکانات همین جهان مادی نیز آگاهی چندانی نداریم حق داریم تکلیف عالم و آدم را روشن کنیم و حکم به غیر اخلاقی بودن نهاد ازدواج بدهیم.

۲- در این دلایل عشق ارزشمند تلقی شده است. اما اگر زندگی را مادی تفسیر کنیم عشق نیز ارزش و تعالی خود را از دست می‌دهد. عشق در نگاهی مادی چیزی بیش از افزایش ترشح هورمون‌ها و آنزیم‌هایی خاص نیست. عشق زمانی ارزشمند است که جهان ابعادی متعالی، مقدس و ماندگار داشته باشد. چنین عشقی می‌تواند عقلانی نیز باشد و ازدواج مبتنی بر این عشق راهی برای رسیدن به ابعاد متعالی جهان است. با در نظر گرفتن آخرت رفتار ما به گونه‌ای خواهد بود که عشق‌های مخرب بر زندگی خانوادگی به حداقل می‌رسند. در موارد نادر و غیر اختیاری نیز پنهان کردن چنین عشقی می‌تواند عامل سعادت اخروی باشد و اجر شهادت در راه خداوند را داشته باشد.

۳- در این دلایل نهاد ازدواج در برابر ارزش‌های اخلاقی فرض شده است. اما معلوم نیست کدام مکتب اخلاقی مبنای بحث است. آیا تکثرگرایی و نسبی‌گرایی معرفتی که پیش‌فرض دلایل غیر اخلاقی بودن ازدواج هستند، حوزه اخلاق را نیز در بر نمی‌گیرند. نه اصلاً در نسبی‌گرایی مدرن کدام اصل اخلاقی ثابت می‌ماند تا بتوان آن را مبنای نقد یا حتی اصلاح نهاد خانواده قرار داد؟ استدلال شده که چون مکتب تربیتی قابل اعتمادی وجود ندارد فرزندآوری غیر اخلاقی است. اما آیا مشابه همین استدلال در خصوص اخلاق نیز قابل طرح نیست؟ و آیا نمی‌توان استدلال کرد که برای نقد نهاد ازدواج نیز به مکتب اخلاقی قابل اعتمادی نیاز است و هنوز چنین مکتب قابل اعتمادی در نظام‌های فکری سکولار تدوین نشده است.

۴- در دلیل نخست گفته شده که چون قوام ازدواج به عاطفه است مشکلاتی اخلاقی به وجود می‌آید. این مطلب درست است. اما راه‌حلی این است که نهاد ازدواج بر پایه عقل و اخلاق استوار شود، نه اینکه از پای‌بست ویران شود. منظور این نیست که نقش عاطفه در ازدواج نادیده گرفته شود. عشق نیز یک پایه ثابت ازدواج است. ولی اگر هدف ازدواج تقویت ارزش‌های اخلاقی و معنوی باشد، با ازدواج عشق حذف نمی‌شود. بلکه مبنایی برای ماندگاری می‌یابد. بله عشق زیباست. اما آیا بدون تولد انسان‌هایی دیگر چراغ عشق برای همیشه خاموش نخواهد شد؟

اگر ازدواج بد بود و فرزندآوری غیر اخلاقی بود که اصلاً انسانی نمی‌ماند تا خوبی‌ها معنا داشته باشد. شاید به همین دلیل است که خداوند متعال در قرآن کریم تلاش برای نابود کردن نسل را فساد می‌نامد (بقره / ۲۰۵) حتی اگر ثواب آخرت را نیز نادیده بگیریم، کمال اخلاقی فرد مجرد تا زمان مرگ او دوام دارد. اما بذخ خوبی‌هایی که با محبت مادری و ایثار پدری در جامعه انسانی ایجاد می‌شود اخلاق را ماندگار می‌کند و در نسل یک فرد دست کم تا زمانی که ازدواج را اخلاقی می‌دانند باقی می‌ماند

با اینکه در این دلایل به برخی از محدودیت‌های زندگی خانوادگی اشاره شده، اما هیچ اشاره‌ای به افات زندگی مجردی نشده است. آیا آمارهای متخصصین جامعه‌شناسی و روانشناسی در خصوص میزان جرم‌خیزی خانه‌های مجردی و نرخ بیماری‌های روانی ناشی از تأخیر در ازدواج در چنین بحثی کاربرد ندارند. اصلاًگاهی به نظر می‌رسد مخاطب این دلایل جامعه‌های خیالی است که در آن نه مردها عزیزهای دارند و نه زن‌ها نیازی به حمایت از جانب جنس مخالف، روشن است که خواب چنین انسان‌ها را حتی در آرمانشهر فیلسوفان نیز نمی‌توان دید. در چنین بحث‌هایی جامعه‌شناسان باید نظر دهند که با ترک ازدواج چند درصد از جوانان به دنبال تقویت کمالات اخلاقی می‌روند و چه درصدی در قساد و اعتیاد نابود خواهند شد.

۵- تقریباً هیچ یک از محدودیت‌هایی که در این دلایل به آنها اشاره شده است خاص به نهاد خانواده نیست و مشابه آنها در هر گونه تعهد اجتماعی دیگری نیز وجود دارد. مثلاً عضویت در یک شرکت اقتصادی (یا یک حزب سیاسی) نیز دقیقاً تعهدات و محدودیت‌های مشابهی را به دنبال دارد. اصلاً زندگی جمعی مستلزم آن است که برخی از خواسته‌های خود را کنار بگذاریم. در همه جوامع محرومیت از برخی کمالات برای احراز کمالاتی والا‌تر کاری عقلانی است. حتی اگر معیار روابط زن و مرد صرفاً عشق باشد باز چنین رابطه‌ای نیازمند ضوابط و قواعدی است که به نهاد ازدواج ختم می‌شود. محدودیت‌های ناشی از ازدواج در برابر زمینه‌ها و فرصت‌هایی که نهاد خانواده برای رشد اخلاقی و معنوی فرد مهیا می‌کند بسیار ناچیز است. والا‌ترین نمونه‌های ایثار و محبت تنها با وجود نهاد خانواده خلق خواهند شد. محبت مادرانه اوج اخلاق است و این شاهکار اخلاقی و عاطفی خالق هستی تنها در نهاد خانواده امکان بروز می‌یابد. حمایت یک مرد از همسر خویش لازمه «صرافت طبع» اوست و وفاداری یک زوج به یکدیگر و تحمل محدودیت‌های ناشی از ازدواج از نظر اخلاقی خوب است و عامل کمال انسان است. حتی اگر قرار باشد خود خانواده قابل لذت‌های عشق‌های ناپایدار خارج از محیط خانواده قابل مقایسه نیست. چشم‌پوشی یک مادر از خواسته‌های فردی خود برای فراهم کردن امکان رشد و بویایی یک نوزاد نیز صرفاً نیازی زنانه نیست. فداکاری مادر هیچ منافاتی با صرافت طبع او ندارد. چون فداکاری یک مادر رنج کشیدن نیست. بلکه نیازی است که برآورده کردن آن لذت بخش است و رشد مادر و فرزند را همزمان تضمین می‌کند. حتی اگر قرار باشد خود خواهانه‌ترین نوع زندگی را فرض کنیم باز نمی‌توانیم از قابلیت‌های اخلاقی و لذت‌های عمیق و ماندگاری که تنها با پدر شدن و مادر شدن تحقق می‌یابند، چشم‌پوشی کنیم.

۶- پیش‌فرض نگارنده این است که هیچ‌اصولی در اخلاق مهم‌تر از صرافت طبع نیست. اگر صرافت طبع به این معناست که نباید به خاطر دیگری از رشد و کمال خودمان چشم‌پوشی کنیم، بعید است مکتب یا دیدگاهی اخلاقی را یافت که با این‌معنا از صرافت طبع مخالف باشد. اما آیا ازدواج با این معنا از صرافت طبع منافاتی دارد؟ کدام آمار وجود دارد که نشان دهد

البته تولد باید متناسب با وجود زمینه‌های پرورش باشد و هیچ کس ادعا ندارد که در این دنیا همه چیز سر جای خودش است. بخشی از رنج‌ها و محدودیت‌های زندگی به ماهیت زندگی کنونی مربوط می‌شوند و چنین رنج‌هایی بدون نهاد ازدواج نیز وجود خواهند داشت اما بخشی از مشکلات زندگی مدرن نیز ناشی از بی‌بندی‌های ناقص و خیالی کسانی است که معارف الهی را انسکار کرده‌اند. برای اظهار نظر در خصوص ترک ازدواج و حتی فسخ ازدواج‌های موجود یا نهی از فرزندآوری به یک جهان‌بینی کامل نیاز است. ما هنوز از همه امکانات سیرازه خودمان خبر نداریم و هنوز امکان بهره‌بره داری از امکانات موجود در سایر سیارات را پیدا نکرده‌ایم. عقل بشر زمانی که تنها باشد از گذشته و آینده تاریخ بشر نیز اطلاع چندانی ندارد. چنین عقلی در حوزه‌هایی مانند اخلاق و معرفت گرفتار نسنسبیت و شک است و هیچ جهان‌شناسی و روش‌شناسی مورد اتفاقی تدوین نکرده است. پس بر کدام مبنا می‌توان ایگوگونه بی‌پروا تکلیف عالم و آدم را روشن کرد و در خصوص اموری که به بقای نوع بشر مربوط است اظهار نظر کرد.

در جامعه‌ای که امکانات برای تولد یک نوزاد و رشد و آموزش او وجود دارد، فقط نوعی بدبینی و تمایل به نیستی می‌تواند فرزندآوری را غیر اخلاقی اعلام کند. چنین توصیه‌ای صرفاً ناشی از یأس و خستگی روحی است و اگر عمل به آن عمومیت یابد دیگر نه انسانی می‌ماند و نه حتی اخلاقی و عشقی. چرا چشمانمان را بر عظمت و زیبایی جهان هستی بندیم؟ و چرا گشوده شدن چشمان نوزادان را منع کنیم؟ اگر در همه عمر فقط یک بار می‌توانستیم پدیده شکوفایی طبیعت در فصل بهار را ببینیم آیا همه سختی‌های دنیا را به جان نمی‌خریدیم تا این پدیده را ببینیم؟ اگر در دین پدیده طلوع خورشید هرزبه داشت آیا همه عمر را با سختکوشی کار نمی‌کردیم تا هزینه دیدن این بخش از جلال و شکوه هستی را تأمین کنیم.

زندگی رسم خوشایندی است بدنگویی به مهتاب اگر تر داریم...

عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه اصفهان

صراط

رمز و راز استقلال در کلام امام (ع)



هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا بکند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد. مادامی که ملت‌ها خودشان را گم کردند و دیگران را به جای خودشان نشانند، استقلال نمی‌توانند پیدا کنند. کمال تأسّف است که کشور ما که حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد، این فرهنگ را، این حقوق را نادیده گرفته است و دنبال غرب رفته است. همچو غرب در نظر یک قشوری از این ملت جلوه کرده است که گمان می‌کنند غیر از غرب هیچ خبری در هیچ‌جانیست و این وابستگی فکری، وابستگی عقلی، وابستگی مغزی به خارج منشأ اکثر بدبختی‌های ملت‌هاست و ملت‌هاست.

در هر ام‌ری که پیش می‌آید، از باب اینکه مغزهای آنهايي که در رأس کارها واقع بودند، به طوری بار آمده بوده است که از خودشان به کلی منصرف و قیله‌شان غرب شده بود. یکی از روشنفکرهاشان، به اصطلاح متفکر نشان گفته بود ما تا همه چیزمان را انگلیسی نکنیم نمی‌توانیم یک رشدی کنیم.

حکمت مطهر

ازدواج اولین مرحله خروج از خودفردی

تنظیم کننده: جواد اسکندری

جنبه اخلاقی ازدواج

این اولین مرحله‌ای است که انسان از لاک خودفردی خارج می‌شود و به همین دلیل ازدواج در اسلام جنبه اخلاقی دارد با اینکه یک امر شهوانی است و این تنها امری است که با وجود اینکه پایه طبیعی و شهوانی دارد جنبه اخلاقی نیز دارد، یعنی مثلاً هیچ وقت خوردن جنبه اخلاقی پیدا نمی‌کند، ولی ازدواج خودش جنبه اخلاقی دارد و در میان غرایز شهوانی انسان هر غریزه‌ای که اشباع شود، اشباع آن تأثیری در معنویت انسان ندارد جز غریزه جنسی. لهذا ازدواج از نظر اسلام سنت و مستحب تعبیر شده است. علت اساسی این است که هر مقدار که الفت زوجین به یکدیگر بیشتر باشد، یک قدم از «خود فردی» خارج شده‌اند. «خود» کمی که بزرگ تر شد، رقیق تر می‌شود، مثل مایع غلیظ

حدوداً دو هفته از سالروز ازدواج امام‌المتقین امیرالمؤمنین(ع) و حضرت زهرا(س) می‌گذرد؛ روزی که به روز «ازدواج» منتسب شده است. پس از تریبک این روز به همه دوستان‌ان اهل بیت(ع) در ادامه مطلبی از کتاب «تعلیم و تربیت» استاد مطهری در این ارتباط آورده شده است.

خروج از لاک خودپرستی

در مسئله خودی که مقصود خود طبیعی است و انسان باید از لاک خودپرستی خارج شود، خارج شدن از لاک خودپرستی و فردپرستی، مراتب و مراحلی دارد. اولین مرحله‌اش غیردوستی است. در واقع مثل این است که «من» انسان - به تعبیر راسل در کتاب «امیدهای نو» و بعضی دیگر - توسعه می‌یابد. آنها چون «من» را فقط «من» طبیعی می‌دانند قهراً از اینجا شروع می‌کنند. مثلاً یک کودک فقط در همان سن



فردی خودش است و فقط خودش را می‌بیند و همه چیز را برای خود فردی می‌خواهد. حتی به پدر و مادر هم به چشم وسیله و ابزار برای خودش نگاه می‌کند. در دوران جوانی که عشقی پیدا می‌کند و همسری انتخاب می‌نماید، برای اولین بار این احساس در او پیدا می‌شود که به یک شخص دیگر، مانند خود علاقه دارد، یعنی از خود به درمی‌آید، خودش و او یکی می‌شوند و همه چیز را برای این خود بزرگ تر می‌خواهد.

خود بزرگ‌تر

مجموع دو «خود» یک «خود» شده‌اند. البته در این در شرایطی است که شخص واقعا به علاقه‌ای به طرف پیدا کند، علقه مؤانست و به تعبیر قرآن وداد و رحمت. «ومن ایاتنه خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتکونوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه، ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون.» تا وقتی که رابطه زوجین با یکدیگر رابطه شهوانی یعنی رابطه جنسی است، قهراً اینها به هم به چشم یک ابزار نگاه می‌کنند. رابطه جنسی یک امر حیوانی و طبیعی است. برای اطفای غریزه جنسی، زن برای مرد یک ابزار بیشتر نیست و مرد هم برای زن یک ابزار است، ولی مسئله زوجین و کانون خانوادگی و فلسفه خانوادگی و روح خانوادگی عبارت است از روح مافوق غریزه جنسی که میان دو نفر پیدا می‌شود، یعنی شخصیت یکدیگر را دوست دارند و تا سنین پیری که دیگر مسئله غریزه جنسی به کلی ضعیف یا نابود می‌شود علقه خانوادگی و محبت میانشان هست و روز به روز هم شدیدتر می‌شود و حتی به گفته علمای جدید مثل ویل دورانت در کتاب «لذات فلسفه» علقه زوجین به یکدیگر در اثر معاشرت و تماس زیاد شدت پیدا می‌کند و آنقدر اثر می‌گذارد که کم‌کم قیافه‌های آنها شبیه هم می‌شود، یعنی تبدیل‌چراغ‌های آنها آفتقر با هم انطباق پیدا می‌کنند که کم‌کم اجسام آنها نیز با هم انطباق پیدا می‌کنند و قیافه‌ها به یکدیگر شبیه می‌شود.

تجدد دائمی برای اهداف معنوی

گویی انسان یک نوع کمال روحی دارد که آن کمال روحی جوج در مدرسه خانواده، در هیچ مدرسه‌ای کسب نمی‌شود. همه کمالات روحی در مکتبها و مدرسه‌ها حاصل نمی‌شود. مثل شجاعت در مقابل دشمن. آیا انسان‌ها می‌توانند شجاعت و مبارزه کردن در هوای نفس می‌تواند شجاع شود؟ شجاعت جز در مکتب «جهاد عملی» برای انسان حاصل نمی‌شود و چیزی است که اگر انسان بخوهد در روحش پیدا شود باید در عمل درگیر شود تا آن را کسب کند. تجربه نشان داده است افرادی که در تمام عمر به خاطر هدف‌های معنوی، مجرد زندگی کرده و نخواستند زن و بچه داشته باشند که مانع رسیدن آنها به معنویات شود، در همه آنها یک نوع نقص ولو به صورت یک خامی وجود داشته است.